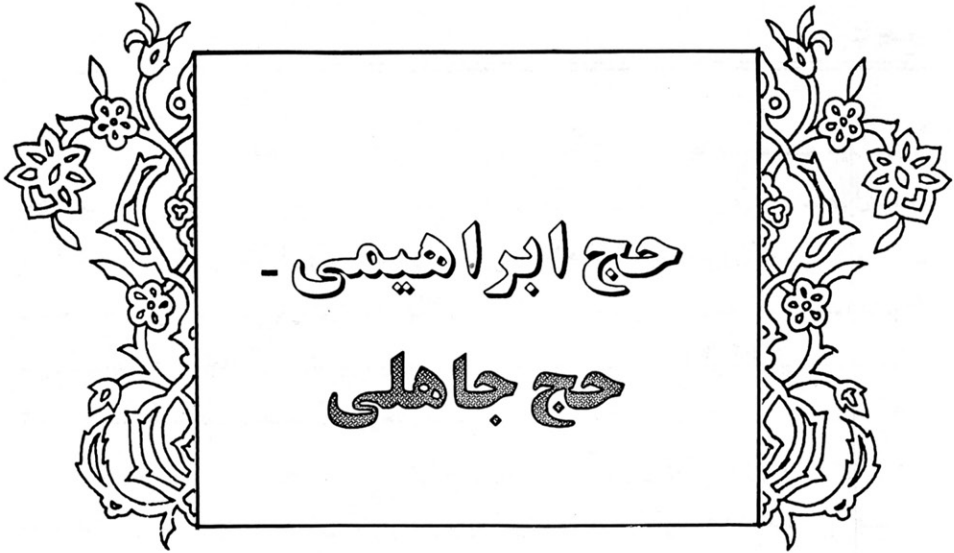


تاریخ و رجال



صادق آئینه وند

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْحَنِيفِ مِنْ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ
 دِيَارُ عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرٍ
 وَالرُّكْنِ وَالتَّغْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ
 وَحَمْرَةَ وَالسَّجَادِ ذِي الثَّنَائَاتِ
 وَوَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَالْحَسَنَاتِ
 (دَعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيِّ)

منزلگاههای آل پیامبر - ص - ، در مسجد حَیْف در مِثْقَلِ ذَرَّةٍ، در خانه کعبه، در عَرَفَات و در جَمْرَات است.
 منزلگاه علی - ع - حسین - ع - جعفر، حمزه و سجاد - علیهم السلام - آن که از کثرت سجده،
 پینه بر جبین بسته است. منزلگاههای، فرزند زادگان پیامبر خدا - ص - و فرزندان وصی - ع -
 او، وارث علم خداوند و همه نیکیها.

مقدمه:

اصول حج ابراهیمی همان است که دین مبین تشریح فرموده است و دشوار بتوان از طریق متون و اسناد برجای مانده - غیر از قرآن کریم - به چیزی که بتواند ترسیمی صحیح از آن بدست دهد، برسیم. ولی از آنجا که امروز در میان مذاهب اسلامی بر سرانجام حج بر نهج

ابراهیم خلیل - ع - و آنچه منظور دین مُبین است، و بویژه در آنچه به جوانب سیاسی و اجتماعی و تولی و تبری مربوط می‌شود، تفسیرهایی شده است که به نظر می‌رسد، طول زمان و حاکمیت امویان و عباسیان و برداشتهای سیاسی و ملاحظات اجتماعی‌ای که هریک از آنان داشته‌اند، و نیز همسویی پاره‌ای از فقیهان و عالمان که خود را با آن دو حاکمیت، مربوط می‌دانسته‌اند، در ایجاد آن بی‌تأثیر نبوده است. بی‌مناسبت نیست که اگر آثار برجای مانده از شعائر و مناسک حج ابراهیمی را بررسی کنیم.

در این بررسی، برآنیم تا آثار انحراف و زمینه‌های آن را بیان کرده و با مروری، تبدیل «تلبیه‌های ابراهیمی» به «تلبیه‌های جاهلی» و بهره‌گیری از آن در جهتِ خاطرِ مقاصد اجتماعی و سیاسی و مبانی شرک آلود، نشان دهیم.

آنچه می‌تواند حج ابراهیمی را با نشاط کند و در آن روح و احتوا بدمد، مضامین و مزامیری است که پیوسته می‌باید با تمسک و توسل بدان و با حضور دینی در حج، صدورینشی ابراهیم خلیل - ع - و محمد حبیب - ص - را به ارمغان آورد. و الا تمسک بی‌روح در انجام مراسم و مواسم، یادآور حجی است بی‌زیان که از بوسُفیان هم به انجام می‌رسیده است.

زیرا، حج به معنای عام نه خاص اسلام است؛ بلکه آنچه اسلام بدان دستور فرموده و بر آن اصرار دارد، حج ابراهیمی است از میان حج جاهلی، حج حنیفی و حج صابئین.

حج ابراهیم - ع -

آنچه از مضمون اخبار و روایات عربی بدست می‌آید؛ حج در عصر حضرت ابراهیم - ع - به معنی قصد کعبه در مکه و طواف خانه و تلبیه و اجرای سایر مناسک بود. بت پرستی و شرک با آداب و عادات خود، بعداً، حج را نیز به عنوان یکی از سُنن بکار گرفت.^۱ حج در قرآن کریم، از بارزترین شعائر توحیدی دین ابراهیم - ع - است. ابراهیم - ع - برای برپایی آن دعا کرده و آن را از مبانی عقیده توحیدی خویش قرار داده است:

«وَإِذْبَوْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَأَذَّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا، وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ، يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ.»^۲

«و مکان خانه را برای ابراهیم - ع - آشکار کردیم و گفتیم: هیچ چیز را شریک من مساز و خانه مرا برای طواف کنندگان و برپای ایستادگان و راکعان و ساجدان پاکیزه‌بدار. مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راههای دور، نزد تو بیایند.» آنچه امروز برای پژوهندگان تاریخ ادیان جای شک نیست، برپایی خانه خدا دیگر بار، توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - است. پاسداشت آن و وضع منطقه حرم، همه از سنن اوست.^۳ این سنت در میان اقوام دیگر که در هزاره پیش از میلاد مسیح - ع - یا بیشتر می‌زیسته‌اند، معمول بوده و حرمت حرم و مکه را مرعی می‌داشته‌اند. کارشناسان کتب مقدس (عهد عتیق و جدید) و پژوهندگان ادیان، وجود حضرت ابراهیم و اسماعیل را حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح، تخمین می‌زنند. با این حساب از پیدایش جدید کعبه با بنای ابراهیمی اکنون حدود ۴۰ قرن می‌گذرد.

دیودروس سیسیلی (Diodorus of Sicily) که خود در قرن نخستین پیش از میلاد می‌زیسته، به هنگام ذکر نبطی‌ها سخن از کعبه به میان آورده است: «پشت سرزمین نبطی‌ها، سرزمینی است که در آن مکان مقدسی (هیکلی) است که همه عربها آن را سخت محترم می‌دارند.»^۴

پاره‌ای از محققین، برآنند که لفظ «مکورابا» (Macoraba) و در تلفظ یونانی «مقورو با»، که یونانیان از آن نام شهری را مراد کرده‌اند، به معنی مکانِ تقرّب به خدا، همان «مکه» است.

می‌دانیم که کلمه «مکْرُب» یک واژه دینی قدیمی است که مقارن هزار سال پیش از میلاد سبائیان آن را بکار می‌برده‌اند.

بطلمیوس (ptolemy)، منجم و جغرافیدان قرن دوم میلادی به لفظ فوق اشاره کرده است.^۵

براین اساس می‌توان گفت که لفظ «مکه» برای خانه خدا صفت و نعت است و اسم خاص نیست. ولی بر اثر استعمال و اشتها، برجای اسم نشسته است، مثل بیت المقدس که صفت برجای علم نشسته است. معادل همین کلمه «بکّه» است که بنا بر رأی دکتر جواد علی هردو، تسمیه واحدی است و در لهجه‌های قبایل «ب» را از طریق قلب و ابدال، جای «میم» قرار می‌دهند، خاصه در لهجه‌های جنوبی جزیره العرب.^۶

پاره‌ای از محققین، برآنند که لفظ «بَكَّة» به معنای وادی عربی، معادل دره فارسی است. «إِنَّ أَوَّلَ تَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ.» (آل عمران: ۹۶) «نخستین خانه که برای مردم بنا شده همان است که در مکه است. خانه‌ای که جهانیان را سبب برکت و هدایت است.»

در القاموس آورده است: بَكَّة «تقال» لِمَكَّة، أَوْلِمَابِينِ جَبَلَيْهَا. به نظر می‌رسد که: واژه «بَكَّة» سامی قدیمی باشد. کلمه «بُقعا» عبری به معنای دره بکار رفته است و بر دره واقع بین لبنان ساحلی و لبنان شرقی که رومیها سوریه فرورفته می‌نامیدند، نهاده‌اند. شهر «بَعْلَبَك» ترکیبی مزجی است از دو واژه بَعْل (آلهه باستان) و بک دره. و این همان نامی است که به مناسبت آلهه معروف سامی‌ها، برای شهر نهاده‌اند.^۷

امروز این دره را، دره «بُقعا» می‌نامند و رود لیطانی آن را مشروب می‌کند. در قرآن کریم، از مکه به نام «أُمُّ الْقُرَى»^۸ و «قریه»^۹ یاد شده و در سوره زُخْرَف، آیه ۳۱ آن را با طائف مقایسه کرده است: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتِينَ عَظِيمٍ.»^{۱۰}

گفتند: چرا این قرآن بر مردمی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟
مفسرین، غالباً قریتین را «مکه» و «طائف» ذکر کرده‌اند.

مسعودی در مروج الذهب آورده است: ابراهیم پس اقامت در مکه در حالی که اسماعیل سی ساله بود، مأمور بنای بیت شد، و با مساعدت فرزندش اسماعیل خانه را ساخت.^{۱۱}

آنچه که از لحاظ تاریخی قابل اهمیت و در خور توجه است، سخن مینگانا (Mingana) است که از قول کشیش سُرِیانی نَرْسَی (Nar sai) در باره نبرد فرزندان هاجر در (بیت عربیه) [در مرزهای شام] آورده است. این خبر، اولین نقل قول یک تن از اهل کتاب است (متوفی سال ۴۸۵ میلادی) که از وجود قریش در شمال جزیره خبر می‌دهد و با آنچه اخباریان و نسب‌دانان عرب، در ارجاع نسب قریش به اسماعیل آورده‌اند، مطابقت دارد.^{۱۲}

آیات سوره مبارکه بقره (۱۵۰ - ۱۴۰) که در آنها دسیسه‌های یهود در میان مسلمین در باره تغییر قبله، از بیت المقدس به کعبه محکوم می‌شود و می‌فرماید: «وَإِنَّ الدِّينَ أُوتُوا

الْكِتَابَ لِيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»^{۱۳}

«اهل کتاب می دانند که این دگرگونی به حق و از جانب پروردگارشان بوده است و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.»

بیش از هر چیز بر آگاهی یهود از افضلیت و اقدمیت کعبه برای محل قبله، اشاره دارد. و این می رساند که آنان پیش از ظهور اسلام بر فضایل و سوابق و اتصال آن به حضرت ابراهیم مقرر بوده و در این باره برای اعراب سخن گفته اند.

از حج صحیح ابراهیمی غیر از آنچه قرآن کریم تعلیم می دهد، چیزی که یقین آور باشد، در حافظه تاریخی برجای نمانده است. حج حنیفی که مدعی پیروی از حج آن حضرت است، گذشته از آنکه در تقابل با حجّ مشرکین، طرح می شود و نیز در محیط شرک آلود جاهلی بدان عمل می شده است، چندان روشنگر نیست. گرچه در پاره ای موارد به شبهه شرک هم آلوده است.

به عقیده ما حجّ ابراهیمی، همان حج اسلام است، ولی ارزش و مکانت این حج زمانی شناخته می شود که ما «حجّ جاهلی» و حجّ مشرکین را بازشناسیم و بتوانیم به مقایسه ای دست زنییم تا مباد که خدای ناخواسته، رسوباتی از آن در ذهن مسلمین برجای مانده باشد و در برابر «حجّ ابراهیمی» که نخستین بار در این عصر رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی - قَدْ سَنَا اللَّهُ بَيْرَةَ الْعَزِيزِ - طرح افکند و بدان امر فرمود، رخ نماید. در باره ورود شرک به جزیره العرب و شیوع آن، مورخان گذشته، بربیک نهج از قول نرفته اند؛ پاره ای چون هشام کلبی در الأَصْنَام، بر آنند که چون اسماعیل - ع - در مکه سُکُنِي گزید و اولاد او فزونی گرفت، به قصد معاش و بر اثر نزاع از مکه خارج شدند. اینان به احترام کعبه و برای پاسداشت قداست آن به هنگام سفر، پاره ای از سنگ حرم را با خود به همراه می بردند.

این کار در دراز مدت باعث ایجاد بت تراشی و بت پرستی شد و در نتیجه شرک جزیره را فراگرفت.^{۱۴}

اینان در دیار غربت، برگرد همان بُتان می چرخیدند و پسان طواف کعبه، بر آنها طواف می کردند. ولی هشام می افزاید که اینان حج را هم بنا بر ارث ابراهیم و اسماعیل به جای می آوردند:

«وَهُمْ بَعْدُ يُعْظَمُونَ الْكُفْبَةَ وَ مَكَّةَ، وَيَحْجُونَ وَيَعْتَمِرُونَ، عَلَىٰ إِزْثِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -»^{۱۵}

هیشام، همین علت گرایش به شرک و غلبه بر دین ابراهیم را، توغّل و توجه بیش از حدّی می‌داند که اینان برای بُتان معطوف می‌داشتند. وی توضیح می‌دهد که با این همه، بقایایی از عهد ابراهیم و اسماعیل برجای مانده بود که اهل جاهلیت، آن مناسک را با آدابِ شرک آلود در هم آمیخته بودند و انجام می‌دادند و حجّ جاهلی به معنای دقیق، از همین زمان شروع می‌شود:

«وَفِيهِمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ بَقَايَا مِنْ عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ يَتَسَكَّرُونَ بِهَا: مِنْ تَعْظِيمِ الْبَيْتِ، وَ الطَّوَافِ بِهِ، وَ الْحَجِّ، وَ الْعُمْرَةِ، وَ الْوُقُوفِ عَلَىٰ عَرَفَةَ وَ مُزْدَلِفَةَ، وَ إِهْدَاءِ الْبُذُنِ، وَ الْإِهْلَالِ بِالْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، مَعَ إِدْخَالِهِمْ فِيهِ مَا لَيْسَ مِنْهُ.»^{۱۶}

«با این همه، در میان ایشان، بازمانده‌هایی از رسوم عصر ابراهیم و اسماعیل برجای بود که از آن پیروی می‌کردند، همانند، تعظیم و طواف کعبه و حجّ، و عمره و وقوف بر عرفه و مُزْدَلِفَه و قربانی شتران، و تهلیل و تلبیه در حج و عمره، با افزودن چیزهایی بر آن که از آن نبود.»

مراسم حجّ در جاهلیت:

حج در جاهلیت از ابتدای روز نهم ذی حَجه، به هنگامی که خورشید نزدیک به غروب می‌رفت، آغاز می‌شد. پیش از آن کسانی که قصد تجارت داشتند، در ماه ذی قعدة در بازار عُكاظ گرد می‌آمدند و به مدت بیست روز به خرید و فروش می‌پرداختند. پس از انقضای مدت فوق، روانه بازار مَجَّه می‌شدند و تا پایان ماه در آنجا به داد و ستد می‌پرداختند. چون هلال ذی حَجه پدیدار می‌شد. به ذی المَجَاز می‌رفتند و هشت روز نیز در آنجا به داد و ستد مشغول می‌شدند.

روز نهم مُنادی بانگ برمی‌آورد که:

«تَرَوْوَا بِالْمَاءِ لِأَنَّهُ لَأَمَاءٌ بِعَرَفَةَ وَلَا بِمُزْدَلِفَةَ.»

«از آب به اندازه برگیرید که در عرفه و مُزْدَلِفَه آبی نیست.»

این روز را به همین مناسبت «تَرَوِيَه» گفته‌اند. در روز ترویبه، موسم بازارهای حجّ

جاهلی پایان می‌یافت.^{۱۷}

حجاج در روز نهم ذی حجه وارد عرفه می‌شدند. و بنا بر نقل جاحظ، لباس خاص حج بر تن می‌کردند:

«كَانَتْ سِيْمَاءُ أَهْلِ الْحَرَمِ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْجِلِّ فِي غَيْرِ الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، أَنْ يَتَقَلَّدُوا الْقَلَانِدَ وَيُعَلِّقُوا الْعَلَاتِقَ، فَإِذَا أُوجِبَ أَحَدُهُم الْحَجَّ، تَزَيَّا بِزِيِّ الْحَاجِّ»^{۱۸}

«چهره اهل حرم، هنگامی که در غیر ماههای حرام، از احرام برون می‌آمدند، انسان بود که بر خود گردن آویز می‌افکندند و کمربند می‌بستند. ولی هرگاه حج بر یکی از آنان واجب می‌شد، خود را به لباس حاج می‌آراست.»

قبل از آنکه وارد مواقف شوند، تلبید می‌کردند. عمل تلبید عبارت بود از آنکه حاج مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی از کتیرا بهم می‌آمیخت و آن را در میان موهای سرش می‌نهاد، تلبید برای آن بود که از مرتب کردن مو و کشتن شپش خودداری کنند.

أُمِيَّةُ بْنُ أَبِي صَلْتٍ، حَاجِيَانِ تَلْبِيْدٍ كَرِهَهُ رَايِنِ كَوْنِهِ وَصَفٍ مِي كُنْد:

شَاجِيِيْنَ اَبَا طَهُمٍ لَمْ يَنْزَعُوْا تَفْنًا وَلَمْ يَسْأَلُوْا لَهُمْ قُمْلًا وَ صِيبَانًا^{۱۹}

«بغلای خویش را گشوده‌اند و موهای بهم پیچیده را از هم باز نکرده‌اند. آنان نه شپشی و نه رشکی را نیز از موی باز نگرفته‌اند.»

مواقف:

نخستین موقف، همانگونه که بیان شد عرفه بود که روز نهم ذی حجه بدان وارد می‌شدند.

در مورد نام «عرفه» و جوهی ذکر کرده‌اند؛ از جمله اینکه جبرئیل حضرت ابراهیم را در مشاعر می‌گردانید و مواضع را به او یاد می‌داد و او می‌گفت: «عَرَفْتُ» یا اینکه گفته‌اند، آدم و حوا بعد از هبوط در اینجا، همدیگر را باز شناختند. نیز گفته‌اند که در آنجا مردم با هم آشنا می‌شوند.^{۲۰}

یاقوت گفته است: عرفه، از عرف به معنای صبر است؛ زیرا برای رسیدن به آن صبر فراوان باید. و هم افزوده است که: مردم در این وقت به گناهان خویش اعتراف می‌کنند.^{۲۱}

هو تسما (Houtesma) و قوف جاهلیان را در عرفات به قوف یهود بر بالای کوه

سینا تشبیه کرده است.^{۲۲} که در آنجا خداوند از طریق رعد و برق بر موسی تجلی کرد. از آلهه جاهلیت در عرفات چیزی نمی دانیم، ولی احتمالاً همان کوه «قُرَحْ» آلهه مزدلفه باشد که خدای برق و طوفان و رعد و باران بود، که پیش تر ادومی ها آنرا می پرستیدند و اکنون در میان اهل جاهلیت جز آتش افشانی بر آن در مُزدلفه چیزی بر جای نمانده بود.

هر قبیله در عرفه موقف خاص داشته که اکنون جز نام چند موضع برجای نمانده است. وحدت صفوف حاجیان در اسلام، بی هیچ امتیاز و موضعی خاص، سبب شد تا اسامی آن مواضع از یاد برود.

آنچه از این مواقف ویژه برجای مانده یکی «نَفْعَه» است مربوط به قبیله رَبِیعَه که در شعر عمرو بن قَمِیْئَه آمده است.

و مَنزَلَةٌ بِالْحَجِّ أُخْرَى عَرَفَتُهَا لَهَا نَفْعَةٌ لَا يَسْتَطَاعُ بُرُوحُهَا^{۲۳}
«منزلگه دیگری از برای اوست به نام نفعه که نتواند آن را ترک کند.»

قریش و اهل مکه خود را از دیگر اعراب متمایز می دانستند و در موضعی نزدیک قربانگاه در مُزدلفه بنام «نَمِرَه» جای می گزیدند.

کوه «إِلَال» در عرفه، را معظّم می داشتند و بدان سوگند یاد می کردند. در شعر نابغه چند جا از آن یاد شده و طُفَيْلِ غَنَوِی آن را در شعر آورده است:

يَزُرُونَ إِلَّا لَا يَلْتَمِحْنَ غَمِيرَه بِكُلِّ مُلَبِّ أَشْعَثِ الرَّأْسِ مُحْرِمِ^{۲۴}
«آن شتر سواران، در حالی که تلبیه کُنان، غبار آلود و پریشان موی و محرم اند، جز زیارت کوه إلال، قصد دیگر نکرده اند.»

انتقال سریع از عرفه به مُزدلفه را «إِفَاضَه» یا «إِجَازَه» می گفتند. کسانی بودند که پیشاپیش آنان را هدایت می کردند.

در سیره ابن هشام آمده است که، غوث بن مُرَبِّنْ أَدُّ، مسؤل اجازه از عرفه بود و پس از او، فرزندانش این مسؤلیت را برعهده داشتند. او و فرزندانش را «صُوفَه»^{۲۵} می گفتند. در وجه این نامگذاری گفته اند: هنگامی که مادرش او را به کعبه بست، پارچه ای پشمین بر او انداخت. در حج ابراهیمی، بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا - ص - از حرکت شتابان منع فرموده و دستور حرکت به آرامی صادر کرد: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ

بالإيضاح»^{۲۶}

«ای مردم، آرام حرکت کنید، نیکی در شتاب مزاحمت آلود نیست»
 برحسب نقل ازرقی، اول کس که برکوه فزح آتش افروخت، قُصی بن کلاب بود و این
 کار تا ظهور اسلام ادامه داشت. شاید هدف از برافروختن آتش بر بالای آن، راهنمایی
 حاجیانی بود که ممکن بود، پیش از آنکه به مزدلفه برسند، تاریکی آنها را فراگیرد.^{۲۷}
 همه در مزدلفه که بین عرفات و منی است گرد می آمدند و حتی قریش و مکیان نیز در
 اینجا خود را داخل جمع می کردند. شب را در آنجا به دعا و تلبیه بسر می آوردند و در انتظار
 برآمدن تیغ آفتاب می ماندند. پاره ای از سرشتاب خطاب به کوه «تَیْبِر» که خورشید از پشت
 آن برمی آمد، چنین می خواندند: «أَشْرِقْ تَیْبِرُ، کَیْمَا تُغِیْرُ»؛ خورشید برآ، تا از اینجا برای
 قربانی کردن روان شویم.»

در حج ابراهیمی، برخلاف حج مُشرکین، افاضه از عرفه، بعد از غروب و از مزدلفه پیش
 از طلوع آفتاب، انجام می شود.

أَبُوذَوَيْبٍ هَدَلِي، بِنْتُوهُ مُشْرِكِينَ دَر مُزْدَلِفَه وَ اَز اَنجَا بَه مِنی رَا دَر شَعْر زَبِر که دَر
 وَصْف حَاجِّ مُشْرِكِي که اَعْمَالِ خُود رَا شَتَابَانَ بَرَایِ خَرِیدِ عَسَلِ، اَنجَام مِی دَهْدِ، آوْرده اَسْت:
 قَبَاتٌ بِجَمْعٍ ثُمَّ تَمَّ إِلَى مِئْتَيْ فَاَصْبَحَ رَاذًا يَبْتَغِي الْمَرْجَ بِالسَّحْلِ^{۲۸}
 «او شب را در مزدلفه بسر آورد و پس از آن به منی رفت، پس از انجام مناسک، با پول
 خود به دنبال خرید عسل است.»

در بیان سبب شتاب در عبور از مزدلفه به قربانگاه منی، تاریخ ساکت است، ولی
 می توان حدس زد که شاید برای گرفتن جای مناسب، یا تعجیل در قربانی کردن باشد.
 در مزدلفه هم، صوفه کار افاضه را انجام می دادند و این امر بر عهده خاندانهایی از
 قبایل بود.

موقف منی:

مشرکان پس از ورود به منی به نَحْرِ هَدَى می پرداختند. این کار از صبحگاه تا غروب
 خورشید ادامه داشت. با طلوع خورشید، سنگهایی را به اماکن خاصی به نام مُحَصَّب و جِمَار
 می افکندند تا مکیان آنجا را به زیر کشت نبرند. معلوم است که سنگها باید درشت باشد تا

کاملاً زمین را غیر قابل کشت کند و این با سنگریزه که در حج ابراهیمی برای رمی جَمَرَات بکار می‌رود، تفاوت دارد.

جاهلیان پس از نحر و رمی در مِنی ظاهراً، از احرام خارج می‌شدند. در کتاب الحیوان جاحظ، شعری از قول عبدالله بن العجلان آورده که همین مفهوم از آن مستفاد می‌شود. مُشرکان پس از نحر، متوجه رمی می‌شدند ولی، انجام این کار منوط به اجازه صُوفَای بود که از عرفه و مزدلفه، امر افاضه را برعهده داشتند و آنان تا نزدیک غروب آفتاب رمی نمی‌کردند.^{۲۹}

در کتاب المُنْضَلِیَّات از قول شَنْفَرِی شاعر صُغْلُوکِ جاهلی بیتی آمده که کلمه جِمَار در آن آمده است.

قَتَلْنَا قَتِيلًا مُهْدِيًا بِمَلْبَدٍ جِمَارَ مِئِنِي وَسَطَ الْحَجِيجِ الْمُصَوَّتِ ۳۰
«ما محرمی را که هَدی به قربانگاه می‌برد به قصاصِ مُحْرِمِ تلبید کرده‌ای، در میان جمره مِنی در بُجُوحَه صدای حاجیان گُشتیم.»

پس از فراغت از رمی، حاجیان را در عقبه محبوس می‌کردند و هیچ یک اجازه حرکت نداشتند تا آنکه ابتدا صُوفَه بگذرند. پس از عبور آنان، به حاجیان اجازه حرکت می‌دادند. مُرَّة بن خُلَیف الفهمی، اشتیاق حاجیان به حرکت و ممانعت صوفه از آن را در این شعر بیان کرده است:

إِذَا مَا أَجَازَتْ صُوفَةُ النَّقَبِ مِنْ مِئِنِي وَوَلَّاحَ قَتَاژَ فَوْقَهُ سَفَعُ الدَّمِ ۳۱
«چون صُوفَه، اجازه عبور از مِنی ندادند، کنگره‌ای از دودِ گوشتِ قربانی که بر روی آن هاله‌ای قرمز رنگ قرار داشت به هوا خاست.»

مراسم حج پیش از غروب روز نهم ذی‌حجه آغاز می‌شد و پس از عرفه و مزدلفه و آتش افروزی بر بالای کوه قزح، و نحر هَدی و رمی جمار به هنگام غروب پایان می‌یافت. و در واقع شامگاه دهم ذی‌حجه اینان از مراسم حج فراغت یافته بودند. تنها دخول مکه و طواف بود که می‌باید به جای آورند و آنگاه هریک به دیار خود روند.

مراسم حَلَق و تقصیر، اکنون بعد از تلبید انجام می‌شد. بر حسب نقل صاحب تاج العروس، مِمنی‌ها، مقداری آرد یا قاووت بر موهای تلبید کرده خود می‌بستند و چون، حلق می‌کردند، آرد یا قاووت فرو می‌افتاد و فقرا از آن بهره می‌بردند.^{۳۲}

البته باید دانست که عمل حلق و تقصیر تنها در منی انجام نمی‌شد، بلکه بنا بر قول هشام کلبی «كَانَتِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ وَ مَنْ يَأْخُذُ بِأَخِيذِهِمْ مِنْ عَرَبِ أَهْلِ يَثْرِبَ وَ غَيْرِهَا، فَكَانُوا يَحُجُّونَ فَيَقْفُونَ مَعَ النَّاسِ الْمَوَاقِفَ كُلُّهَا، وَلَا يَخْلُقُونَ رُؤُوسَهُمْ. فَإِذَا نَفَرُوا أَتَوْهُ، فَحَلَقُوا رُؤُوسَهُمْ عِنْدَهُ وَ لَا يَرُونَ لِحْيَتَهُمْ تَمَاماً إِلَّا بِذَلِكَ».^{۳۳}

«اوس و خزرج و هرکه از عرب یثرب و غیر یثرب که بر روش آنان می‌رفت، حج می‌کردند و چون دیگران در همه مواقف حاضر می‌شدند. ولی حلق نمی‌کردند. و چون از حج خارج می‌شدند، پیش مناة می‌آمدند و حلق می‌کردند. آنها حج را جز به این عمل، کامل نمی‌شمردند.»

اختلافات و امتیازات:

اگر مراسم حج جاهلی را از خلال تاریخ و ادب مکتوب بررسی کنیم به اختلافاتی برمی‌خوریم که خود ناشی از امتیاز خواهی پاره‌ای از قبایل است. این اختلافات پیش از هر چیز نحوه اجرای حج مشرکان را نشان می‌دهد که تحت نفوذ خوی برتری جوئی قبایل زورمند مکی، رنگ دینی و وحدت خود را از کف نهاده بود.

حجاج جاهلی بر سه دسته بودند: ۱ - حُمس ۲ - حَلَه ۳ - طَلَس

۱ - حُمس: قرشیان خود را برتر از سایر عرب می‌دانستند و به جهت مجاورتشان با مکه

می‌گفتند:

«نَحْنُ أَهْلُ الْحَرَمِ، فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَخْرُجَ مِنَ الْحُرْمَةِ، وَلَا نَعْظُمُ غَيْرَهَا كَمَا نَعْظُمُهَا، نَحْنُ الْحُمُسُ.»^{۳۴}

آنگونه که از این متن برمی‌آید، امتیاز حُمس خاص ساکنان حرم از قریش بوده است. در کتاب الْمُحَبَّر، آمده است: «قُرَيْشُ كُلُّهَا، وَخُرَاعَةُ لِنُزُولِهَا مَكَّةَ، وَمُجَاوِرَتِهَا

قُرَيْشاً.»^{۳۵}

برای معنای لغت حُمس، دو وجه ذکر کرده‌اند: «الْحُمُسُ، جَمْعُ أَحْمَسَ وَ حَمِيسٍ، مِنْ حَمِيسٍ: أَيْ؛ اِسْتَدَّ وَ صَلَّبَ فِي الدِّينِ وَ الْقِتَالِ، وَقِيلَ: إِنَّهُمْ لَقَبُوا بِذَلِكَ لِأَنِّي جَانِهِمْ بِالْحَمَسَاءِ، وَهِيَ الْكَعْبَةُ، لِأَنَّ حَجْرَهَا أَيْضُ إِلَى السَّوَادِ.»^{۳۶}

پس با عنایت به متن فوق، حُمس یابه معنای سختگیری و استواری در دین و نبرد است و

یا به مناسبت رنگ سنگهای کعبه است که سفید متمایل به سیاهی است.

آنچه، پیروان حُمس در حج ایجاد کردند، اینهاست: ترک وقوف در عرفه و افاضه از آنجا به سوی مزدلفه. آنها در عین اقرار به این مناسک، می گفتند: ما اهل حرمیم نمی باید از حرم بیرون رویم و غیر حرم را تعظیم کنیم. چون حاجیان در عرفه قرار می گرفتند، اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند.

این امر تا ظهور اسلام برجای بود، تا کریمه ۱۹۹ از سوره بقره، آن را ملغی کرد. «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...»^{۳۷}؛ «سپس از آنجا که دیگر مردم باز می گردند، شما نیز باز گردید.»

دیگر کارها که قریشیان باید به جهت رعایت حُمس، انجام می دادند، این بود: در خوردنی، اِطْ، (شیر خشکانده که با آن غذا تهیه می شد) نمی پختند. روغن داغ نمی کردند، شیر بر شیر نمی افزودند و نگه نمی داشتند. و روغن نمی مالیدند، گوشت نمی خوردند و چیزی از گیاه حرم مصرف نمی کردند.

در پوشیدنی، پارچه موین و پشمین از شتر و گوسفند و بز و پنبه ای نمی بافتند. و لباس جدید بر تن می کردند.

در مسکن، در زیر چادر موین نمی رفتند و از سایبان آن بهره نمی گرفتند. اگر می خواستند سایبان گزینند از چادرهای چرمین استفاده می کردند.^{۳۸} از در خانه وارد آن نمی شدند، بلکه از پشت بامها داخل می شدند.

قرآن کریم در سوره بقره، آیه ۱۸۹، اشاره به این عمل می کند و از آن نهی می فرماید: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى، وَأَنْتُمْ الْبُيُوتَ مِنْ أَنْبَاطِهَا...»^{۳۹}

«... و پسندیده نیست که از پشت خانه ها به آنها داخل شوید، پسندیده آن است که پروا کنید و از درها به خانه درآید...»

از دیگر آیین اهل حُمس، این بود که می گفتند: بر غیر اهل حرم، نمی زید که از طعام غیر حرم در حرم بخورند، بلکه چون برای حج یا عمره آیند باید از طعام اهل حرم بخورند، یا بوجه مهمانی و یا بر سبیل خرید.^{۴۰}

نیز بر هر که برای اولین بار به طواف می آمد، الزام کرده بودند که در لباس اهل حرم؛

یعنی اهل خمس طواف کند و اگر نیافت، غریبان طواف کند.^{۴۱}

همینسان اگر به مردی از خود زن می دادند، هر که از او به دنیا می آمد بر آئین خمس بود. این امر، جنبه های سیاسی و اقتصادی نیز داشت که در قضیه تزویج خمسیان با غیر اهل حرم پدیدار است. و پاره ای از شعرای جاهلی بر این افتخار کرده اند.

۲ - حِلَّة: قبایلی که خارج از حرم بودند و در حِلّ می زیستند، به حِلّه معروف بودند. اختلاف حِلّیان با خمسیان در این بود که، اینان در ایام حج، روغن ذوب می کردند و خوراکِ اِقْط می خوردند و بر خود روغن می مالیدند و گوشت می خوردند.

و از پشم و مو، لباس می بافتند و چادر برپا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت، چون داخل کعبه می شدند، کفش و لباس را صدقه می دادند و برای طواف از خمسیان لباس کرایه می کردند.^{۴۲}

۳ - طُلُس: در باره طُلُس گفته اند که اینان یمینان اهالی حَضرموت و عَكَّ و عجیب و ایادبن نزارند. در وجه تسمیه گفته اند، چون از مکانهای دور می آمدند و در حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود، به طواف خانه می پرداختند، بدین نام خوانده شده اند.^{۴۳}

اینان در احرام بسانِ اهل حِلّه، و در پوشیدن لباس و دخول خانه چون اهل خمس عمل می کردند.^{۴۴}

عُمَره: اهل جاهلیت از خمس و حِلّه و طُلُس، به غیر از حج برای عُمَره هم به کعبه می آمدند. در عُمَره خلاف حج قبلاً حلق کرده و از تلبید خودداری می کردند.

در ایام حج انجام عُمَره را گناهی بزرگ می شمردند. و عُمَره در ماههای حج، ذی قعدة، ذی حِجّه و محرم را [بر حسب اعتقاد جاهلی] بس نابخشودنی می دانستند. می گفتند:

«إِذَا بَرَأَ الدُّبُرُ وَعَقَا الْوَبْرَ ، وَ دَخَلَ صَفْرًا ، حُلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنْ اعْتَمَرَ.»^{۴۵}

«چون پسین شتر از رنج سفر حج پاک شود و پشمش بروید و ماه صفر در آید، عُمَره بر آنان که عزم کرده اند، حلال شود.»

عُمَره، از حیث احرام و طواف با حج فرقی نداشت، الا که وقوف در عرفه و مزدلفه و مینی و رمی جمار نداشت.

سِقَايَه وَرِفَادَه:

چون مکه در دره‌ای لم یزرع واقع شده، و از حیث آب کمبود داشت، عمده تلاش قرشیان در ایام حج تهیه آب برای حجاج بود. این عمل را سقایه می‌گفتند. گفته‌اند اول کس که برای حجاج چنین کرد، قُصی بود.

بعد از آب رسانی، مشکل دیگر در این ایام، اطعام بود، این عمل را «رِفاده» می‌گفتند و باز گفته‌اند، نخستین کس که دست به این اقدام زد، قُصی بود.^{۴۶}

این شغل در اولاد قُصی برجای بود، پس از او هاشم بن عبدمناف و پس از او عبدالمطلب پسرش و بعد از وی ابوطالب تا ظهور اسلام این کار را برعهده داشت. به غیر از این خاندان، کسانی دیگر بودند که در این کار شرکت می‌جستند، از جمله باید عدی بن نوفل را نام برد که معاصر عبدالمطلب بود و در صفا و مروه با شیر و عسل به سقایت حاجیان می‌پرداخت.^{۴۷}

طَوَاف وَتَلْبِيَه:

آنچه که قابل تأمل است و در حقیقت ماهیت حج جاهلی را برمی‌نمایاند، توجه به محتوای تلبیه‌ها و ارتباط آن با بتهاست. در اینجا است که از حج آنان با آنهمه هیمنه ظاهری، جز حرکاتی عبث و تلاشهایی بیهوده، برجای نمی‌ماند.

به واقع، اعمال حج رموزی است الهی با روح توحیدی که از خلیل بُت‌شکن برجای مانده است، غفلت در آن و بیگانگی با آن رازها و رمزها و دل تهی نکردن از غیر مطلوب و چرخیدن بی حضور، دَوْرانی است خُسران آور.

از همه، عمده‌تر ربط بین آن رموز و شعائر در آن مواقع و مناسک، با صحنه بُرونی است که بعد از آن یک حاج ابراهیمی با او درگیر خواهد بود، صحنه‌هایی که باید دین و دل و دنیا بر آیین ابراهیم - ع - و محمد - ص - یعنی اسلام بپردازد و در جمع بین این سه، آن‌کند که خلیل - ع - کرد و آن رود که حبیب - ص - رفت.

حج جاهلی، حج مُشرکان بود، آنان پس از ورود به مکه، پیش بتان می‌رفتند و به گُرنش می‌پرداختند، در عرفه و مزدلفه و منی، پیوسته یابه یاد بت بودند و یا در کنار بت‌ه در منی هفت

بت را در نزدیکیهای جمرات سه گانه نهاده، تا حاجیان، پس از آن به آنان تعظیم کنند. قربانگاه مینی، پر از آنصاب بود، که مشرکان خون قربانی را بر آن می مالیدند.

در سیره ابن هشام از قول معاویه بن زبیر آمده است:

فَأَقْسَمُ بِأَلَدِي قَدْ كَانَ رَبِّي وَ أَنْصَابٍ لَدَى الْجَمْرَاتِ مُعْرِ^{۴۸}

«سوگند به آنکه خدای من است و به بُتانی که در نزدیکیهای جمرات از شدت ریختن خون قربانی بر آنان سُرخفام شده اند.»

پس از ختام حج، احرامشان را پیرامون بُتان می گشودند.

آنچه از خلال اشعار و آثار برجای مانده جاهلی بدست می آید، همراهی انجام مناسک تلبیه با بانگ بلند است. باید دانست که از این تلبیه که خاص حج ابراهیم است؛ لَتَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَتَيْتِكَ، لَتَيْتِكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ، نشانی در دست نیست؛ بلکه تلبیه را به صورت زیر و موافق با عقاید شرک آلود خویش، دگرگون کرده بودند.

لَتَيْتِكَ اللَّهُمَّ! لَتَيْتِكَ!

لَتَيْتِكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ! لِأَشْرِيكَ هُوَ لَكَ!

تَمَلِكُهُ وَمَا مَلَكَ! ۴۹

در این تلبیه باور شرک پدیدار است. در حقیقت قرآن کریم در این آیه از روی عقیده شرک آمیز آنان پرده برمی گشاید آنجا که می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛^{۵۰} «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر به شرک»

ابن کلبی، این تلبیه را خاص نزار و ابن اسحاق و ابن حبیب خاص قریش و ازرقی مربوط به همه مشرکان می داند. شکی نیست وقتی اهالی حرم به چنین تلبیه ای اقدام می کردند برای اهالی حِلّ قابل پیروی بود.

بنابر نقل یعقوبی و ازرقی هر قبیله به هنگام حج برگردد بُت خود تا ورود به مکه تلبیه می کرد. «ذَلِكَ أَنَّ عِبَادَ كُلِّ صَنَمٍ كَانُوا إِذَا أَرَادُوا الْحَجَّ، انْطَلَقُوا إِلَيْهِ، وَأَهْلُوا عِنْدَهُ، وَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ.»^{۵۱}

«پرستندگان هُبت، چون عزم حج می کردند، ابتدا به سوی آن می رفتند و تلبیه کنان بانگ برمی آوردند»

نیز: «إِذَا أَرَادَتْ حَجَّ النَّبِيتِ وَقَفَّتْ كُلُّ قَبِيلَةٍ عِنْدَ صَنَمِهَا، وَصَلُّوا عِنْدَهُ.»^{۵۲}

«هر قبیله چون قصد حج می کرد، پیش بُت خود می رفت و بر آن نماز می کرد.»
 پرستندگان هر بُت از قبیله های مختلف، تلبیه های خاص داشتند. از این میان بُت های لات، عَزْزَى، مَنَاءَ، هُبَل، ذُو خَلَصَه، ذُو كَفَّین، جِهار، ذُرَّیح، ذَوْلَبَا، سَعِيدَه، شَمْس، مُحَرَّق، مَرْجَب، نَسْر، یَعُوق، وَدّ و یَعُوث هر یک دارای تلبیه های مخصوص به خود بودند که در متون تاریخی برجای مانده است و به جهت رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می کنیم.
 غیر از این بُتان، قبایل كِنَانَه، ثَقِیف، هُدَیْل، بَجِیلَه، جُدَام، عَكَّ و أَشْعَر، رَبِیعَه، قَیس عِیْلان، بَنو آسَد، تَمِیم، مَدْحَج، حِمْیَر و هَمْدان، بَكْرَبن وائل، بنو مَعَدّ، بنو نَمِر، نیز تلبیه های خاص داشتند.

به هنگام همخوانی و تکرار تلبیه ها، کف می زدند و صفیر برمی آوردند.
 می توان گفت که حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن، هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

قرآن کریم، از این حرکت مشرکان به هنگام طواف چنین تعبیر فرموده است:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً.»^{۵۳}

«دعایشان در نزد خانه خدا جز صفیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود.»

مشرکان پس از منی روانه مکه می شدند و سه روز در مکه می ماندند، این سه روز را ایام «تشریق» گفته اند. در وجه تسمیه آن اقوالی ذکر کرده اند: پخته شدن گوشت قربانی بر اثر تابش خورشید، نحر قربانی به هنگام سرکشیدن تیغ آفتاب.

این سه روز را مهم می شمردند ولی از ارکان اساسی حج نبود.

غیر اهل حُمس می باید، به هنگام طواف یا لباس به عاریه گیرد و یا اجاره کند و اگر نیابد، عُریان طواف کند. البته این کار را آنان می کردند که نخستین بار به حج آمده بودند.

اهل حِلّ، پس از طواف، لباس را در مکانی نزدیک مکه می افکند و حق نداشت آن را بپوشد. این لباسها را که از شدت تابش خورشید و تغییرات جوّی و لگد مال شدن، غیر قابل استفاده می شد؛ «لَقَى»^{۵۴} می نامیدند.

طواف عُریان بر بیت رایج بوده و شامل زنان نیز می شده است. آورده اند که زنی به هنگام طواف لباسی نیافت و به ناچار عریان به طواف پرداخت و چون از زیبایی بهره داشت،

جمعی فراوان به نظاره پرداختند.

نیز آورده‌اند، که پاره‌ای از مشرکان، این ایام را معتنم می‌شمردند و برای نظر سوء در اطراف کعبه گرد می‌آمدند. خُصَاف بن نُدْبَه، که به دنبال رؤیت معشوقه خود بود، بنا بر قول خود در این ایام توانست او را عربان نظاره کند.

وَ أُنْدَى شُهُورُ الْحَجِّ مِنْهَا مَحَاسِنًا وَ وَجْهًا مَتَى... ۵۵

ریشه این گونه طواف را باید در سودجویی حُمَسیان جست که سعی داشتند از طریق کرایه دادن لباس، آنهم برای یکبار، محل درآمدی برای خویش نگهدارند. اهل حلّ، یکی به جهت فقر و ناداری، و دیگر به سبب عدم تمکین در برابر مقرّرات و امتیازات برتری جویانه قریش، گاه زیر این بار نمی‌رفتند و چون غرض از حجّ، برپایی سستی قبیله‌ای و جاهلی بود، حاضر می‌شدند زانشان هم عُربان طواف کنند!

برحسب نقل ابن کثیر آیه سی‌ام سوره اعراف برای جلوگیری از این عمل نازل شده است. «یا بَنی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...» ۵۶

«ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید.»

اساف و نائله را در کنار کعبه نهاده بودند. یکی در جوار آن و دیگری در محل زمزم، طائف ابتدا از اساف شروع می‌کرد و پس استلام حَجْرِ الْأَسْوَدِ و ختم طواف، بار دیگر حَجْرِ الْأَسْوَدِ را استلام می‌کرد و پس از آن با استلام نائله، طواف را به پایان می‌آورد. بنا بر رسم مشرکان، طواف حجّ و عُمره، همیشه جنبه تعبد نداشت؛ بلکه گاه برای اظهار خشم و شر و گواه گرفتن خانه بر ظلم دشمنان بود.

گفته‌اند که ابو جندب بن مُرّة، کسی را از اهالی مکه پناه داد، ولی زُهَیر اللّحیانی، او را و زنش را بکشت.

چون این خبر به ابو جندب رسید، از خانه بیرون آمد و پس از استلام رکن، عورت خود نمایان کرد و به طواف پرداخت، مردم دانستند که او قصد شرارت دارد. ۵۷

سعی صفا و مروه، هم جزء طواف بود ولی همه مشرکان، در آنجا سعی نمی‌کردند، اهل حُمس و شاید برخی دیگر، به این کار دست می‌زدند.

سعی بین صفا و مروه از شعائر خلیل - ع - بود ولی ترک و مسخ شده بود با ظهور اسلام و فتح مکه، دستور انجام آن از سوی پیامبر خدا صادر شد. «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ،

فَمَنْ حَجَّ النَّبْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا. ۵۸

«صفا و مروه از شعائر خداست. پس کسانی که حجّ خانه را به جای می آورند یا عمره می گزارند، اگر بر آن دو کوه طواف کنند، مرتکب گناهی نشده اند.»

پاورقی ها:

- ۱- الوثنية في الأدب الجاهلي، الدكتور عبدالغني زيتوني، ص ۲۷۳.
- ۲- قرآن کریم، سورة حج، آیات ۲۶ و ۲۷ ترجمه عبدالمحمد آیتی.
- ۳- تاریخ العرب قبل العروبة الصّریحة في جزيرة العرب، محمد عزّة دروّزه، ص ۱۱۶ - ۱۱۵.
- ۴- Booth, the historical library of diadorus of the sicilian p.105.
- به نقل از تاریخ العرب فی الاسلام، الدكتور جواد علی، ص ۴۶.
- ۵- تاریخ العرب فی الاسلام، صفحات ۴۷-۴۵.
- ۶- همان منبع، ص ۴۸-۴۷.
- ۷- تاریخ الجاهلیة، الدكتور عمر فَرْوُخ، ص ۱۰۹.
- ۸- شوری: ۸.
- ۹- محمد: ۱۳.
- ۱۰- زخرف: ۳۱.
- ۱۱- Encyclopaedia of religion and ethics, by Hasting, vol. 8, p. 511.
- ۱۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۴.
- ۱۳- تاریخ العرب فی الإسلام، ص ۴۹-۴۸.
- ۱۴- کتاب الأصنام، ابومنذر هشام بن محمد کلبی، ص ۶.
- ۱۵- همان منبع، همان صفحه.
- ۱۶- همان منبع، همان صفحه.
- ۱۷- الوثنية في الأدب الجاهلي، ص ۲۸۴ - ۲۸۲ و أسواق العرب في الجاهلية والإسلام، سعید الافغانی ص ۲۴۹-۲۵۰.
- ۱۸- البیان و التبيين، الجاحظ، ج ۳، ص ۹۵.
- ۱۹- شرح دیوان أمية بن أبي الصلت، ص ۸۰.
- ۲۰- فی طریق الميثولوجيا عند العرب، محمد سلیم الحوت، ص ۱۵۰.
- ۲۱- مُعجم البلدان، ج ۳، ص ۶۶.
- ۲۲- Encyclopaedia of Islam, vol. 3, p. 32.

- ٢٣ - الوثنية في الأدب العربي، ص ٢٨٧.
- ٢٤ - همان منبع، ص ٢٨٩.
- ٢٥ - السيرة النبوية، ج ١، ص ١١٩.
- ٢٦ - صحيح البخاري، ج ٢، ص ٢٠١.
- ٢٧ - أخبار مكة، ج ٢، ص ١٥٤.
- ٢٨ - الوثنية في الأدب الجاهلي، ص ٢٩٣.
- ٢٩ - السيرة النبوية، ج ١، ص ١٢٠.
- ٣٠ - المفضّلات، الصّبي، ص ١١١.
- ٣١ - معجم الشعراء، المرزباني، ص ٢٩٤.
- ٣٢ - تاج العروس، ج ٣، ص ٤٨٦.
- ٣٣ - كتاب الأصنام، ص ١٤.
- ٣٤ - السيرة النبوية، ج ١، ص ١٩٩.
- ٣٥ - المُخبّر، ابن حبيب، ص ١٧٨.
- ٣٦ - القاموس المحيط، (مادة حمس).
- ٣٧ - قرآن كريم، بقره، ١٩٩، ترجمه آيتي.
- ٣٨ - المُخبّر، ص ١٨٠ و السيرة النبوية، ج ١، ص ٢٠٢.
- ٣٩ - قرآن كريم، بقره، آيه ١٨٩، ترجمه آيتي.
- ٤٠ - الوثنية في الأدب الجاهلي، ص ٣٠٥ - ٣٠٤.
- ٤١ - السيرة النبوية، ج ١، ص ٢٠٢.
- ٤٢ - المُخبّر، ص ١٨٠.
- ٤٣ - الوثنية في الأدب الجاهلي، ص ٣٠٨.
- ٤٤ - المُخبّر، ص ١٨١.
- ٤٥ - صحيح البخاري، ج ٢، ص ١٧٥، ١٧٠.
- ٤٦ - الوثنية في الأدب الجاهلي، ص ٣١٣ به نقل از أخبار مكة.
- ٤٧ - همان منبع، ص ٣١٥.
- ٤٨ - همان منبع، ص ٣١٩ و The life of Muhammad, A. H. SIDDIGHI, p. 31
- ٤٩ - كتاب الأصنام، ص ٧.
- ٥٠ - قرآن كريم، يوسف، آيه ١٠٦، ترجمه آيتي.
- ٥١ - أخبار مكة، الأزرق، ج ١، ص ٧٥.
- ٥٢ - تاريخ يعقوبي، ج ١، ص ٢٩٦.
- ٥٣ - قرآن كريم، انفال، آيه ٣٥، ترجمه آيتي.
- ٥٤ - السيرة النبوية، ج ١، ص ٢٠٢.
- ٥٥ - الوثنية في الأدب العربي، ص ٣٤٠ - ٣٣٩.
- ٥٦ - قرآن كريم، اعراف، آيه ٣٠، ترجمه آيتي.
- ٥٧ - خزانه الأدب، البغدادي، ج ١، ٢٩٢.
- ٥٨ - قرآن كريم، بقره، آيه ١٥٨، ترجمه آيتي.

منابع

- قرآن مجيد، ترجمه عبدالمحمد آيتي (تهران، سروش، ١٣٦٧)
- أخبار مكة، الأزرقى (مكة المكرمة، الماجدية، ١٣٥٢)
- أسواق العرب في الجاهلية والإسلام، سعيد الأفغانى (دمشق ١٩٢٧)
- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن مرتضى الزبيدي (بيروت، دارمكتبة الحياة، بدون تاريخ)
- تاريخ الجاهلية، الدكتور عمر فروخ (بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٨٤)
- تاريخ العرب في الإسلام، الدكتور جواد علي (بيروت، دارالحدائث، ١٩٨٤)
- تاريخ العرب قبل العروبة الصريحة، محمد عزه دزوزه (صيدا، المكتبة المصرية للطباعة والنشر، ١٣٧٦)
- تاريخ يعقوبي، ابن واضح يعقوبي (بيروت، دارالعراق، ١٩٠٠)
- خزنة الأدب ولب لبان العرب، عبدالقادر بن عبدالغداي، تحقيق وشرح، عبدالسلام محمد هارون (القاهرة، مكتبة الخانجي، ١٤٠٩)
- السيرة النبوية، لابن هشام، تحقيق، مصطفى التقي، إبراهيم الأبياري، عبدالحفيظ شلبي (القاهرة، البابي الحلبي، ١٩٥٥)
- شرح ديوان أمية بن أبي الصلت، تحقيق، سيف الدين الكاتب، أحمد عصام الكاتب (بيروت، دارمكتبة الحياة، ١٩٨٠)
- صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل (القاهرة، مطابع دارالشعب، ١٣٧٨)
- فى طريق الميثولوجيا عند العرب، محمود سليم الحوت (بيروت، دارالنهار للنشر، ١٩٨٣)
- القاموس المحيط، الفيروز آبادي (بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٦)
- كتاب الأصنام، أبو منذر هشام بن محمد الكلبي، تحقيق، أحمد زكي باشا (القاهرة، دارالكتب المصرية، ١٩٢٤)
- المُختبر، أبو جعفر محمد بن حبيب، تصحيح، الدكتور هيلزه ليختن شتير (بيروت، دارالآفاق الجديدة، بدون تاريخ)
- مُروج الذهب و معادن الجواهر، المسعودي، تحقيق و تصحيح، شارل بلا (بيروت، منشورات الجامعة اللبنانية، ١٩٦٥)
- مُعجم البلدان، ياقوت الحموي (بيروت، دارصادر، ١٩٥٥)
- معجم الشعراء، المرزباني، أبو عبيد الله محمد بن عمران، تحقيق، عبدالستار أحمد فراج (دمشق، مكتبة النوري، بدون تاريخ)
- المُفَصَّلَات، المُفَصَّل الصَّبِي، تحقيق و شرح، أحمد محمد شاكر، عبدالسلام هارون (القاهرة، دارالمعارف، ١٩٧٦)
- الوثنية في الأدب العربي، الدكتور عبدالغنى زيتوني (دمشق، وزارة الثقافة، ١٩٨٧)
- Encyclopaedia of Islam (Leiden, E. J. Brill, 1986)
- Encyclopaedia of religion and ethics by James Hastings (Edinburgh, T & T clark, 1980)
- The life of Muhammad, Abdul Hamid Siddighi (Islamic Publication Limited Pakistan, 1981)